

بوسا خندا

خيالت تخت!

من بچه شرم!

بوسا
Hoopa



خیالت تخت!

من بچه شرم!

نویسنده: پیت جانسون

مترجم: فریبا چاوشی



سرشناسه: جانسون، پیت Johnson, Pete
 عنوان و نام پدیدآور: خیالت تخت! من بچه شرم! نویسنده پیت جانسون؛ مترجم فریبا جاوشی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری: ۲۸۸ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۲۲-۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Trust me, I'm a Troublemaker; ۲۰۰۵.
 موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۰م.
 موضوع: Children's stories, English -- ۲۰th century
 شناسه افزوده: جاوشی، فریبا، ۱۳۶۷ - مترجم
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ج۲۷/ج PZV/ - مترجم
 رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ ج۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۷۱-۴۶۰۹۸۷۱

TRUST ME, I'M A TROUBLEMAKER
 Copyright © Pete Johnson, 2005
 Artwork © Nigel Baines
 Published by arrangement with Random
 House Children's Publishers UK, a division
 of The Random House Group Limited.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده‌ی آن (pete johnson) خریداری کرده است.
 انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

خیالت تخت! من بچه شرم!

نویسنده: پیت جانسون
 مترجم: فریبا جاوشی
 ویراستار: نسرین نوش امینی
 طراح گرافیک: مهدخت رضاخانی
 ناظر چاپ: مرتضی فخری
 چاپ اول: ۱۳۹۶
 تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۲۲-۰



هوپا
 Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱
 واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵
 www.hoopa.ir info@hoopa.ir
 ■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
 ■ استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

هیرانرا بیونز

خاله پرو^۱

صفحه‌ی مشاوره

دفتر مجله‌ی واو^۲

خیابان ویلیامز تریس^۳

لندن

سه شنبه، ۶ ژانویه

خاله پروی عزیز!

اصلاً فکرشو هم نمی‌کردم که یه روزی واسه صفحه‌ی مشاوره
نامه بنویسم. شما گفتین جواب همه‌ی نامه‌ها رو می‌دین ...
خب، حالا شما آخرین امید من هستین.
همین اکتبر پارسال بود که مصیبت به زندگی من نازل شد.

1. Aunt Prue
2. Wow
3. Williams terrace

در ضمن این پسرک بزرگ‌ترین دستمال‌کش دنیاست ...
مرتب داوطلب می‌شه تخته‌ی کلاسو برای معلما پاک کنه و
زنگ نهار، سینی غذاشونو براشون بیره این‌ور و اون‌ور ...
متوجه منظورم می‌شین خاله پرو؟!

و صد البته که اون هیچ‌وقت هیچ‌وقت هیچ‌وقت توی مدرسه
آتیش نمی‌سوزونه. یه بار بهش یه بمب آبی پرت کردم و گفتم:
«تو رو جون هر کی دوس داری آرچی! اینو به یکی پرت کن.
حتی اگه دوس داری پرتش کن تو صورت خودم.»

صاف واسناد سر جاش. مثل اسکلا نگام کرد و پرسید: «آخه
واسه‌ی چی باید این کارو بکنم؟»
بعدش دیگه چاره‌ای نداشتم جز اینکه بادکنک پر از آب پرت
کنم تو صورت خودش.

خلاصه همه‌ی بچه‌ها رو روانی کرده. به خصوص منو. فقط
کافیه صدای از خود راضیشو بشنوم که پشت سر هم شیرین‌زبونی
می‌کنه و رئیس‌بازی درمیاره، اون وقت صبحونه‌مو بالا می‌آرم.
و اما امروز (که اولین روز بعد از تعطیلات کریسمسه) یه
کار نفرت‌انگیز جدید ازش سر زد! این بار یه کاری کرد که با
سر شیرجه رفت توی عمق چاه فاضلاب!

همون وقتی که برای اولین بار با این پسره چشم‌توچشم شدم،
آرچی سويفت! اگه دوست دارين ريز و درشت اين ماجرای
وحشتناکو بشنوين، باس بگم که واسناده بود توی زمین بازی،
یه چتر زده بود زیر بغلش، یه روزنامه هم زیر اون بغلش بود.
یه یقه‌ی حاشیه‌توری نکبتی هم دور گردنش بود با یه شال
خاکستری نفرت‌انگیز که گوله‌های پشمالویی ازش آویزون بود.
اصلاً و ابداً خجالتی نبود و قبل از ثبت‌نامش همه‌مون
می‌دونستیم باباش یکی از این هنرپیشه‌هاست که بزرگ‌ترین
موفقیتشون حرف زدن جای آقای ویزیه^۱! آره همون آقای ویزی که
توی آگهی‌های تلویزیونی می‌گه: «هیچ‌کس نمی‌تونه تو مستراح
خونه‌تون تندتر از من ویزویز کنه.»

از همون روز اول حال همه‌مون از آرچی سويفت به هم خورد!
به خصوص که دماغ‌گنده‌شو همه‌جا فرو می‌کرد، همه‌جا‌ها!
همه‌جا! وقتی هم که توی کار ما دخالت نمی‌کرد، نج‌نج‌کنان
تماشامون می‌کرد. من که تا حالا یه بچه‌ی دوازده‌ساله‌ی
نج‌نجی ندیده بودم! البته اینو هم بگم که یه جورایی انگار از ما
بالاتره، ته چشماش یه چیزیه که ... خب! بگذریم.

1. Archie Swift
2. Mr. Wizzy



فصل اول

از دفترچه خاطرات آرچی

سه‌شنبه ۶ ژانویه

امروز دوباره صدایم کردند بچه مثبت. همین‌طور احمق عجیب‌الخلقه‌ی پاچه‌خار و خودشیرین‌کنِ کلاس و چیزهای دیگری که ترجیح می‌دهم تکرارشان نکنم. همه‌ی این‌ها را بار من کردند فقط به خاطر اینکه به خانم بیرن یادآوری کردم تکالیف شب را تعیین نکرده است.

زنگ آخر بود و انگار که خانم بیرن^۱ یادش رفته بود تکالیف توی خونه رو بهمون بگه. همه‌مون لحظه‌شماری می‌کردیم زنگ بخوره که یهو با یه صدای آهسته و بم (همیشه یه جوری حرف می‌زنه انگار هجده سالشه!) گفت: «بخشید خانوم بیرن! یادتون رفت مشق‌های امشبو بهمون بگین.»

بعد از این حرفش کل بچه‌های کلاس ریزش کردن، به خصوص من! ولی اصلاً از کارش خجالت نکشید. فقط گفت: «مجبور بودم اینو بگم.» و یه دونه از اون خنده‌های شتری‌ش رو تحویل‌مون داد. طوری که دلم می‌خواست بزنم کل دندون‌هاشو بریزم توی حلقش.

این پسر ته پاستوریزه‌ست. مردم‌آزارترین بچه مثبت این سیاره! دیگه نمی‌تونم تحملش کنم. شما بگین چی کار کنم؟ بچه‌ی شرّ و ناامید شما که البته گاهی میراندا جونز^۲ هم صدایش می‌کنن.



1. Mrs. Byrne
2. Miranda Jones

این تفاوت که من عقل و شعور اضافه‌تری به ارث برده‌ام. به خانه که برگشتم، یادم آمد شب لباس شستن است. حالا که این‌ها را می‌نویسم، تمام لباس‌هایی که روی شofaژ پهن کرده بودم، خشک شده‌اند. باید میز اتو را بیرون بیاورم و چندتا از بلوزهایم را اتو بزنم تا برای فردا صبح که به مدرسه می‌روم، حاضر باشد.

بابا امشب دیر کرده. باز هم مصاحبه‌ی کاری دارد. غذایی که برایش پخته‌ام، حاضر و آماده است: چیپس، ماهی سوخاری و لوبیا. همیشه یک غذای گرم روی میز منتظر اوست.

چهارشنبه ۷ ژانویه

امروز صبح به میراندا یک لبخند صمیمانه زدم. می‌خواستم نشان بدهم از جیغ و دادهای دیروزش هیچ کینه‌ای به دل ندارم. فوری طلبکار شد: «هان؟! چیه؟! نیگا داره?!»
«دارم بهت لبخند می‌زنم.»

بعد از کلاس میراندا جونز سر من جیغ کشید: «چرا نمی‌تونی دو دقیقه اون دهن بوگندوی گشاد تو ببندی؟»
اما من که دست خودم نیست. سعی کردم این را برای او هم توضیح بدهم.
اصلاً آسان نیست که از سن و سال خودت بیشتر بفهمی. من حتی سیزده سالم هم نشده، ولی به اندازه‌ی یک پسر هجده‌ساله عقل دارم. شاید حتی یک پسر بیست‌ساله.

همیشه از سن خودم جلوتر بوده‌ام! یک بار وقتی که شش سالم بود، با مامان بزرگ و دوستانش درباره‌ی مسائل روز حسابی بحث کردم. خیلی تحت تأثیر قرار گرفتند. مسخره است، چون من هیچ‌وقت سعی نکردم ادای آدم بزرگ‌ها را در بیاورم. فقط همین که از خواب بیدار می‌شوم، شعوری بزرگسالانه را حس می‌کنم که مثل یک حباب توی بدنم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. فکر کنم یک جور استعداد است. درست مثل آدم‌هایی که در ریاضیات نبوغ مادرزادی دارند یا قهرمان‌های فوتبال. با



عقرب: پرونده‌ی سرّی تاشا و کارآگاهش. هنری

نامزد جایزه‌ی بلوپیتر اواردز در بخش کتابی که نمی‌شود زمینش گذاشت.



خیالت تخت. من بچه‌شرم.

برنده‌ی کتاب سال کودکان کلدردل ۲۰۰۶

نامزد کتاب سالی‌ها ۲۰۰۶

نامزد کتاب کودک لینکین شایر ۲۰۰۷



مجموعه‌ی چهارجلدی قصه‌های باپدر و مادر

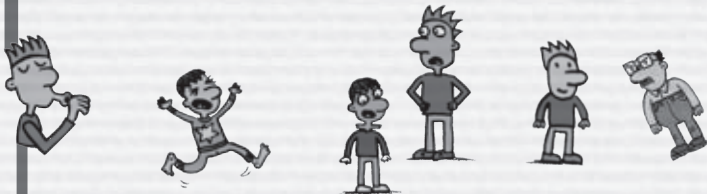
■ چگونه پدر و مادر خود را تربیت کنیم؟

برنده‌ی جایزه‌ی کتاب شفیلد

■ پدر و مادرم زده‌اند به سیم آخر

■ پدر و مادرم دیوانه‌ام کرده‌اند

■ چگونه پدر و مادر خود را امروزی کنیم؟



و مجموعه‌ی چهارجلدی **خون آشام‌ها** به زودی...



تا حالا چندتا از کتاب‌های
پیت جانسون را خوانده‌اید؟

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از غذاهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر